



مآرتین مک دونآ | بهرنگ رجبی | نهآیشنامه های بیدگل : اروپایی (۱۳) | 

مأمورهای اعدام |
مارتین مک‌دونا | ترجمه‌ی بهرنگ رجبی |
ویراستار: امین علی‌اکبری |
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |
صفحه‌آرایی: آلا شوپز |
مدیر تولید: مصطفی شریفی |
چاپ پنجم | ۱۳۹۸ | تهران | ۱۰۰۰ نسخه |
شابک: ۶-۱۶-۶۰۰-۷۸۰۶-۹۷۸ |

Bidgol Publishing co. |
استریدیکل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۲۷۴ |
تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

bidgolpublishing.com |
همهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |
* هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازهٔ رسمی از مترجم یا ناشر است. |

※ یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ‌شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست‌بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجهٔ آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است. برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازهٔ اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همهٔ آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشریدگل استفادهٔ بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.



| شخصیت‌ها

هنسی

زندانبان‌ها

فرماندار

دکتر

هری

سید

آلیس

بیل

چارلی

آرتور

کلگ

ستوان فرای

مونی

شرلی

پی بر پوینت

| پرده‌ی اول |

نشر بیاد گل

| صحنه‌ی اول |

(نور، سلول زندانی در سال ۱۹۶۳ را روشن می‌کند. میزی وسط صحنه است چیمز هِنسی پشت میز نشسته و سرش را روی آن گذاشته؛ وحشت‌زده است. دو زندانبان، هر کدام یک طرفِ او نشسته‌اند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. ساعتِ دیواری، زنگ هشت را می‌زند و هِنسی سرش را بالا می‌آورد، درست همان لحظه‌ای که در سلول، پشت سرش به یک ضرب باز می‌شود و هَری وید با کت و شلوار و پایون و سید آرمفیلد، دستیار او وارد می‌شوند. ورود آن‌ها باعث می‌شود هِنسی جستی بزند و بایستد و صندلی‌اش را واژگون کند. زندانبان‌ها هم می‌ایستند. فرماندار و دکتر بیرون می‌مانند و داخل سلول را نگاه می‌کنند.)

هِنسی: (با لهجه‌ی لندن) هوه، تخم‌حروم‌های وقت‌شناس!
هَری: آگه قضیه رو قبول کنی و داد و بیداد راه نندازی، کلاً برا خودت هم آسون‌تر می‌شه ها پسر.

(هِنسی عقب‌عقب می‌رود تا می‌خورد به میز.)

هِنسی: معلومه که داد و بیداد می‌کنم! من بی‌گناه‌ام! «داد و بیداد»!

هَری: تسمه رو ببند سید. زندانیان‌ها...

هِنسی: تسمه برا چی؟ اون‌ها کی آن دم در؟

فرماندار: فرماندار و دکتریم جیمز.

هِنسی: دم در واستاده‌ن دارن برّو بر نگاه می‌کنن! این سلولِ

منه، برین بیرون!

(از ترسِ جانش، تخت فلزی‌اش را چنگ می‌زند و روی زمین

به خودش می‌پیچد. این وسط مردهای داخل سلول تلاش

می‌کنند او را از تخت جدا کنند.)

هَری: فقط بی خیال شو پسر!

هِنسی: نه بی خیال نمی‌شم! شما بی خیال شین! شما دارین یه

آدم بی‌گناهو اعدام می‌کنین! من اصلاً تو عمرم اون

دختره رو ندیده‌م! من اصلاً تو عمرم نرفته‌م نُرفِک!

هَری: این‌ها همه بحثِ دلیل و مدرکه. به من ربطی ندارن.

هِنسی: معلومه که به تو ربط دارن تخم‌حروم شمالی.

هَری: از این وراجی‌های شمالِ مملکت و این حرف‌ها هم

خبری نباشه!

هِنسی: چی می‌گه این؟ حتی بلد نیست حرفِ عادی بزنه،

اون وقت می‌خواد یه آدم بی‌گناهو اعدام کنه! لاقل

می‌تونستن پی‌پرپوینت رو بفرستن!

(حرفش خیلی سنگین است و هَری راسر جایش متوقف می‌کند.)

هَری: من به‌اندازه‌ی اون پی‌پرپوینتِ نکبت‌کارم خوبه!

هِنسی: آدمو یه مأمورِ افتضاح اعدام کنه، این شده زندگی من.

سید: واقعاً به اندازه‌ی پی‌پرپوینت کارش خوبه آقای هِنسی.

هِنسی: خب تا الانش که ترکمون بوده!

هَری: تقصیرِ خودِ نکبته! دست‌های نکبتشو بگیرین!

(چندتایی از انگشت‌های هِنسی را از تخت جدا می‌کنند ولی کارِ

خیلی بیش‌تری ازشان بر نمی‌آید.)

هِنسی: دلیلش فقط اینه که ترسیده‌م، نه؟ من معمولاً این جورِی

نیستم.

هَری: بهت که گفتم، اگه آروم باشی، کلاً برا خودت هم

آسون‌تر می‌شه.

هِنسی: برا من آسون‌تر نمی‌شه. من می‌میرم.

هَری: همه می‌گن تو پسرِ خوبی‌ای.

هِنسی: واقعاً هم پسرِ خوبی‌ام.

هَری: ما هم می‌دونیم تو پسرِ خوبی‌ای.

هِنسی: پس برا خاطرِ چه کوفتی دارین منو اعدام می‌کنین؟!

هَری: دادگاهه که داره تو رو اعدام می‌کنه، نه ما.

هِنسی: خب، من که شخصِ تو و تو رو مسئول می‌دونم. شما

دوتا نه ها — (منظورش زندانبان‌ها است) شما رفتارتون

خوب بود. شما دوتا. توی شمال تو هر گه دونی‌ای که

زندگی می‌کنی، برمی‌گردم بهش و می‌آم سروقت.

سید: خب این حرفِ قشنگی نیست که داری می‌زنی، هست؟

هَری: سید! عینِ یه موش کوچولوی نکبت فقط و استاده‌ی

این جا و داری باهاش گپ می‌زنی‌ها!

هِنسی: آگه دلش بخواد، حق داره عینِ یه موش کوچولوی نکبت فقط واسته این جا و گپ بزنه.

سید: نه، ولی درست می‌گه ها آقای هِنسی. آگه سعی می‌کردین آروم باشین، احتمالاً الان دیگه مُرده بودین.

هِنسی: داره شوخی می‌کنه؟ موش کوچولو داره شوخی می‌کنه؟ یه تعداد احمق دارن منو معدوم می‌کنن!
(بحث و جدل ادامه دارد.)

سید: «اعدام».

هِنسی: هان؟

سید: یه تعداد احمق دارن شما رو «اعدام» می‌کنن.
هِنسی: الان دیگه کاملاً متوجه شده‌م! یه همچین وقتی داره غلطِ زبان از من می‌گیره.

هَری: اون تختو ول کن دیگه.

هِنسی: این تختو که ول کنم، دیگه یه آدمِ مُرده‌م، برا همین نه، راستش این تختو ول نمی‌کنم.

(هَری باتومی درمی‌آورد، به فرماندار نگاه می‌کند، که هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد، بعد می‌رود سراغ جمعی که دارند بحث و جدل می‌کنند...)

هَری: البته راست می‌گه دیگه.

(... و با باتوم توی سرِ هِنسی می‌زند. هِنسی تلوتلو خوران، اما هنوز هوشیار، زمین می‌خورد و دستش از میله‌ی تخت جدا می‌شود. صدای بیرون دادنِ نفسِ مردهایی که بیرون اتاق ایستاده‌اند شنیده می‌شود.)

فرماندار: من می‌گم...

هَری: ببندین! دهن‌های نکبت‌تونو ببندین. بلندش کنین.

(زندانبان‌ها هِنسی را بلند می‌کنند و سید به سرعت با تسمه

شروع می‌کند به بستن دست‌های هِنسی پشت سرش.)

(به سید) گپِ قشنگی زدیم ها، هان؟

سید: من گپ نمی‌زدم هَری.

هَری: «یه تعداد احمقِ نکبت‌دارن شما رو اعدام می‌کنن.»

هِنسی: سفت نبند، مُچم درد گرفت.

هَری: به اون تخته‌که چسبیده بودی، مُچت درد نگرفت!

هِنسی: گرفت!

هَری: سفت ببند!

(سید سفت می‌بندد.)

بگیرینش.

(زندانبان‌ها هِنسی را می‌گیرند.)

دنبال من بیاین.

(جلوی سلول طناب‌دار ظاهر می‌شود. هِنسی طناب را می‌بندد

و وا می‌رود. هَری به طرف طناب و دریچه‌ای که طناب از آن

آویزان شده می‌رود. زندانبان‌ها به همراه سید، هِنسی را سمتِ

طناب می‌برند. فرماندار و دکتر در سکوت دنبالشان می‌آیند.)

هِنسی: نه نه نه نه، انصاف نیست. من اصلاً اون دختره

رو ندیده‌م آقای وید. من هیچ‌وقت مشکلی با زن‌ها

نداشتم. از هر کُسی می‌خواین بپرسین. من برا چی

باید همچین کارِ کریهی بکنم؟